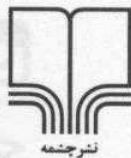


ژیل دُلوز



زندگی...

اسپینوزا، نیچر، هیوم، برگسون،
فوکو، گت، اسکیزوکاوی،
لایبنیتس، فاسطین، قطعات،
و یک زندگی...

ترجمای پیمان غلامی
و ایمان گنجی

سروش‌نامه: دگوز، ژیل، ۱۹۹۵ - ۱ م.

Deleuze, Gilles

عنوان و نام پدیدآور: یک زندگی ... / اس. ز. نیچه، هیوم، برگسون، فوکو، بکت، اسکیزوگالوای
لایبنیتس، فلسطین، قطعات و یک زندگی ... / ژیل دگوز، ترجمه‌ی پیمان غلامی و ایمان گنجی

مشخصات نشر: تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری: ۶۹۲ ص.

شابک: 978-964-362-062-2

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Permanence: essays on a life, 2001

یادداشت: چاپ قبلی: زاوش، ۱۳۹۲

موضوع: تجربه‌گرایی

موضوع: فلسفه (درون‌بودی)

شناسه‌ی افزوده: غلامی، پیمان، - ۱۳۶۵، مترجم

شناسه‌ی افزوده: گنجی، ایمان، - ۱۳۶۵، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ د ۵ / ۹۲ / ۵ / B ۲۴۳۰

رده‌بندی دیویی: ۱۹۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۵۸۳۰۷۳



cheshmehpublication



telegram.me/cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

رده‌بندی نشر چشمه: فلسفه

یک زندگی...

ژیل دلوز

ترجمه‌ی پیمان غلامی و ایمان گنجی

مدیر هنری: مجید عباسی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: بهمن ۱۳۹۵ (چاپ دوم کتاب): پاییز ۱۳۹۵، تهران

ناظر فنی: چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، بدون موافقت و دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۲-۰۶۲-۲

تلفن دفتر انتشارات نشر چشمه

۹۱۲۱۸۴-۵

دفتر فروش نشر چشمه:

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان بیرونی، خیابان وحید نوری، شعبه‌ی ۳۵

تلفن: ۶۶۴۹۲۵۲۴

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی مرکزی:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۲

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸-۹۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آون:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرخزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخارمقدم،

مجتمع تجاری آون، طبقه‌ی ۲

تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵-۷

فهرست

درآمد	۹
۱. درباره‌ی کتاب	۹
۲. درباره‌ی ترجمه	۱۱
۳. درباره‌ی منابع	۴۱
فصل اول: اسپینوزا	۴۳
هستی‌شناسی و «اخلاق»	۴۵
اسپینوزا و «اخلاق» سه‌گانه	۵۵
حد، نسبت، و بی‌نهایت	۷۶
فصل دوم: نیچه	۹۷
نیچه	۹۹
نتیجه‌گیری در باب اراده‌ی قدرت و بازگشت ابدی	۱۳۵
رمزوراز آریادنه به زعم نیچه	۱۵۲
به قهقهه درافتادن نیچه	۱۶۵
درآمدی بر نیچه و فلسفه	۱۷۰
فصل سوم: هیوم	۱۷۹
هیوم	۱۸۱
درآمدی بر تجربه‌گرایی و سوژکتیویته	۱۹۵

فصل چهارم: برگسون.....	۱۹۷
برگسون، ۱۹۴۷ - ۱۸۵۹.....	۱۹۹
فهم برگسون از تفاوت.....	۲۱۶
ضمیمه‌ای بر بازگشت به برگسون.....	۲۵۰
فصل پنجم: فوکو.....	۲۵۵
مفاهیم اساسی میشل فوکو.....	۲۵۷
پسپورتیف چیست؟.....	۲۷۸
بیل و لذت.....	۲۹۰
فوکو و.....	۳۰۷
آن‌چه زندانیانمان از ما می‌خواهند.....	۳۱۸
انسان‌ها: یک جور مازوک.....	۳۲۱
رمون روسل یا نظریهٔ تکیه.....	۳۲۸
فصل ششم: بکت.....	۳۳۳
فرسوده.....	۳۳۵
برجسته‌ترین فیلم ایرلندی (فیلم اثر بکت).....	۳۶۹
فصل هفتم: اسکیزوکاوی.....	۳۷۵
چهار قضیه درباره‌ی روان‌کاوی.....	۳۷۷
اسکیزوفرنی و جامعه.....	۳۸۸
کاپیتالسم و اسکیزوفرنی.....	۴۰۲
دلوز و گتاری ایستادگی می‌کنند.....	۴۱۸
درباره‌ی کاپیتالسم و میل.....	۴۴۲
دو رژیم جنون.....	۴۶۳
خلاص شدن از داوری.....	۴۷۰
کنش آفرینشگر چیست؟.....	۴۸۴
غرایز و نهادها.....	۴۹۸
شنیدنی کردن نیروهای غیرقابل شنیدن.....	۵۰۳

۵۰۹	نامه به اوتو درباره‌ی زبان
۵۱۲	او لکنت زد
۵۲۴	هشت سال بعد: مصاحبه‌ی سال ۱۹۸۰
۵۳۱	فصل هشتم: لاینیتس
۵۳۳	معرفی فلسفه‌ی لاینیتس
۵۶۷	درباره‌ی لاینیتس
۵۷۹	فصل نهم: فلسطین
۵۸۱	سنگ‌ها
۵۸۴	بره‌ی زندگان صالح
۵۸۷	سرخ‌پوستان فلسطین
۵۹۵	فصل دهم: قطعات
۵۹۷	مناطق درون‌ماندگاری
۶۰۱	پاسخ به پرسشی درباره‌ی سرژ
۶۰۵	«او معلم من بود»
۶۱۱	چطور فلسفه برای ریاضی‌دان‌ها و موسیقی‌دان‌ها مفید است
۶۱۴	ما ریتورنلو را ابداع کردیم
۶۱۹	امر بالفعل و امر نهفته
۶۲۴	در ستایش فلیکس
۶۲۷	فصل یازدهم: یک زندگی
۶۲۹	درون‌ماندگاری ناب
۶۴۱	درون‌ماندگاری: یک زندگی
۶۴۷	پانویس‌ها
۶۷۹	واژه‌نامه
۶۹۱	کتاب‌شناسی

درآمد

هیچ گوش مطلق وجود ندارد؛ مسئله بر سر داشتن نوعی گوش ناممکن است - نیروهایی را شنیدنی کردن که «فی نفسه» شنیدنی نیستند. فلسفه، مسئله بر سر نوعی اندیشه‌ی ناممکن است؛ یعنی نیروایی را که «فی نفسه» غیرقابل اندیشیدن‌اند، از خلال ماده‌ی ناممکن به چیده‌ای از نیروهای اندیشه، قابل اندیشیدن کنیم.

ژیل دُلوز

۱. درباره‌ی کتاب

۱ - ۱. کتاب پیش رو حاصل قطعه‌قطعه کردن چندین کتاب دریدنی مقالات از ژیل دُلوز و مفصل‌بندی دوباره‌ی آن‌ها بر مبنای فصول نو است. آنچه ما را به این شکل از قطعه‌قطعه کردن چند کتاب و مفصل‌بندی دوباره‌شان در کتابی نو وا داشت منسجم نبودن مباحث طرح‌شده در هر کتاب برای خواننده‌ی فارسی‌زبان بود. کتاب‌هایی که زیر عنوان «گزیده‌ی مقالات» یادداشت‌ها، مصاحبه‌ها، و «انخ» را بر پیشانی خود دارند، معمولاً به گردآوری پاره‌ای از مقالات یک فیلسوف در یک دوره‌ی فکری ده یا بیست‌ساله می‌پردازند و، در

نتیجه، شناخت تکه‌پاره‌ای از هستی‌شناسی و روش‌شناسی او به دست می‌دهند. به یک معنا، با توجه به حجم کار انجام‌شده در این کتاب، می‌توانستیم آن چند کتاب را ترجمه کنیم، اما ترجیح دادیم که، به جای ارائه‌ی تصویری تکه‌پاره از دُلوز، به تدقیقِ تفکر او در موقعیت حاضر وفادار بمانیم. بنابراین، کتاب حاضر بی‌آن‌که توهم ارائه‌ی دُلوزی توپُر یا کتابی جامع از سیر تفکر او را در سر داشته باشد، بر آن است تا اولاً با انگشت نهادن بر فیلسوفانی که پایه‌های تفکر او را شکل می‌دهند، و ثانیاً با قرار دادن آن‌ها در فصل‌های مجزا (آن هم در تطابق با سیر فکری او) از یک سو نسبت دُلوز با این فیلسوفان، و از سوی دیگر سیر تفکر خود او را تا حد ممکن مشخص کند.

۲- ۱. جغرافیای کتاب حاضر از یازده فصل تشکیل شده است: فصل‌های اول تا پنجم به اسپینوزا، هابز، هوم، برگسون، و فوکو اختصاص یافته‌اند؛ یعنی به فیلسوفانی که نه تنها خود در کتاب یا کتاب‌ها و مقالاتی را به هر کدام اختصاص داده است، بلکه هر یک به حدی بنیان‌های تفکر او را شکل می‌دهند. فصل‌های ششم و هفتم به بکت و اسکیزوکاوی می‌پردازند و به دوره‌ی همکاری مشترک ژیل دُلوز با فلیکس گئاری اختصاص دارند. فصل هشتم به لایبنیتس اختصاص یافته است. دلیل قرار دادن لایبنیتس در این بخش از کتاب (و آن هم پس از اسکیزوکاوی، و نه در کنار اسپینوزا هوم، ...) به سیر تفکر خود دُلوز بازمی‌گردد: گرچه لایبنیتس در سرتاسر آثار دُلوز حضوری زنده دارد، اما وسوسه‌ی نوشتن کتابی مختص به او در دوره‌ی واپسین تفکر او رنگ واقعیت به خود می‌گیرد. فصل نهم، یعنی فلسطین، در برگیرنده‌ی تنها متونی است که دُلوز در آن‌ها به موقعیت مهم و حیاتی فلسطین پرداخته است و از همین رو واجد اهمیت فراوانی در فهم حیات سیاسی وی هستند. فصل دهم، در برگیرنده‌ی مقالات و یادداشت‌های پراکنده‌ای است که گرچه قابلیت گنجانده شدن در فصل‌های مزبور را نداشته‌اند، اما اهمیت بنیادینی در تفکر وی دارند؛ از آن جمله یادداشت بسیار مهم «امر بالفعل و امر نهفته» است، که البته به

زعم اریک آلیه، دوست و شاگرد دُلوز و گتاری، می‌توان آن را یک «چرک‌نویس» دانست. فصل یازدهم و تک‌مقاله‌اش را نیز اغلب وصیت‌نامه‌ی فلسفی دُلوز نامیده‌اند؛ متنی که نه‌تنها سرتاسر پروژه‌ی فلسفی وی در ترسیم صفحه / نقشی درون‌ماندگاری را به بهترین شکل بیان می‌کند، بلکه از یک سو، پیوند تنگاتنگی با یادداشت نیمه‌کاره‌ی مورد اشاره، یعنی «امر بالفعل و امر نهفته» دارد، و از سوی دیگر، یادآور واپسین قطعه از کتاب *اراده‌ی قدرت*، اثر نیمه‌کاره راپسین فریدریش نیچه است. در ضمن، باید اشاره کنیم که دُلوز در واپسین سال‌های عمر خود در حال نوشتن کتابی بود به نام *عظمت ماركس*، که تنها دو بخش از آن پس از خودکشی وی نوشته و منتشر شد؛ یکی همان یادداشت «امر بالفعل و امر نهفته»، که در فصل دهم این کتاب آمده است، و دیگری یادداشت بسیار مهم «درون‌ماندگاری: یک زندگی...» در فصل یازدهم. دست‌آخر این‌که، برای مطالعه‌ی جغرافیای دقیق کتاب حاضر می‌توانید به بخش کتاب‌شناسی مراجعه کنید.

۲. درباره‌ی ترجمه

لازم دیدیم که پاره‌ای از مفاهیم اساسی تفکر دُلوز را با توجه به ترجمه‌ی آن‌ها در یادداشت ترجمه‌ی این کتاب شرح دهیم.

۱ - ۲. تک‌معنایی^۱ و چندمعنایی^۲: در برخی متون قدیمی^۳ ترجمه‌ی اولی از لفظ «مشترک معنوی» (لفظی که یک معنا دارد اما مصداق‌هایش گونه‌گوناگونند) و برای دومی از لفظ «مشترک لفظی» (لفظی که چند معنا دارد) سود برده شده است. واژه‌ی اول را می‌توان به «وضوح» یا «تک‌آوایی»، و به همین ترتیب واژه‌ی دوم را به «ابهام» و «چندپهلویی»، یا «چندآوایی» برگرداند. هستی دُلوزی پیرو هستی اسپینوزایی تک‌معنا، بی‌ابهام، یا تک‌آواست، یعنی واجد ذاتی کلی نیست، بلکه یک جوهر مطلقاً نامتناهی و واحد دارد که خودش از بی‌نهایت

1. univocity (en) / univocité (fr)

2. equivocity (en) / équivocité (fr)

ذات تکین ساخته می‌شود. دلوز خود می‌گوید: «هستی تک‌معناست، یعنی هیچ تفاوت اساسی بین معناهای مفروض واژه‌ی "هستی" وجود ندارد و هستی در معنای مشابه هر چیزی که هست، گفته می‌شود. این نکته بدین معناست که در روشی مشخص چوب‌خط خداست؛ تفاوتی در مقوله، جوهر و شکل وجود ندارد. این روش از تفکر به تفکری دیوانه‌وار بدل می‌شود... اگر بگویم هستی تک‌معناست، و در معنای مشابه هر چیزی که گفته شده گفته می‌شود، پس تفاوت بین هستنده‌ها چه می‌تواند باشد؟ دیگر تفاوتی بین مقولات، و نه دیگر تفاوتی بین شکل‌ها، اقسام و انواع در کار نخواهد بود. چرا؟ چون بار دیگر اگر بگیریم تفاوت بین هستنده‌ها از نوع تفاوت بین شکل‌هاست، یعنی تفاوت بین به شکل، قسمی، و نوعی هستند، آن‌گاه نمی‌توانم به دلیلی ساده از قیاس هستی بگیریم: مقولات اقسام غایی هستی‌اند. اگر بگویم واژه‌ی "هستی" معناهای متعددی دارد، دقیقاً همان مقولات هستند، آن‌گاه باید بگویم چه چیز (آن‌چه "چنین هست") به شکل، نوع و قسم تمیز داده می‌شود. از سوی دیگر، اگر بگویم هستی تک‌معناست، معنای هر چیز مشابهی که گفته شده گفته می‌شود، به تفکری درمی‌افتم که دیوانه‌وار، بدنام، بی‌شکل، نامشخص و غیرنوعی می‌شود. تنها راه خروج از این تناقض این قرار است: یقیناً تفاوت‌هایی بین هستنده‌ها وجود دارد و در هر حال هستی در معنای مشابه هر چیزی که هست، گفته می‌شود. پس تفاوت بین هستنده‌ها چیست؟ از منظر یک هستی تک‌معنا، تنها تفاوت قابل تصور در این لحظه آشکارا صرف تفاوت در درجات قدرت (توان)^۱ است. هستنده‌ها با شکل، قسم، و نوع‌شان تمیز داده نمی‌شوند، این معیارها در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند؛ هر چیز به درجه‌ای از قدرت ارجاع می‌یابد... اما بعضی‌ها می‌گویند: هستی چندمعناست. با یکدیگر بر سر استدلال‌هایی از این قبیل جدل می‌کنند. اما "هستی چندمعناست" معنای دقیقی دارد: هستی معناهای متعددی دارد. یعنی هستی در معناهای متعددی که بیان

شده بیان شده است. به عبارت دیگر معنای ضمنی قضیه چنین است: هستی همواره هستی چیزی است. فرض بر این است که یک میز چیزی شبیه به یک حیوان و یک حیوان چیزی شبیه به یک انسان، و یک انسان چیزی شبیه به خدا نیست. در نتیجه معنای متعددی از هستی وجود دارد.^۱

ناگفته پیداست که مفاهیمی همچون «تک‌معنا» یا «چندمعنا» (و همچنین «دوتک‌معنا»، که در تفاوت و تکرار، ضد‌آدیپ، و هزار فلات به‌کرات به کار می‌روند) ریشه‌ای به «معنا / معنی» در معنای کیفی یا کمی کلمه (امکان، عدم امکان، سطح، ژرف، تحقق، ستیز، و غیره) ندارند. مثلاً، اختلاف هستی‌شناختی بین دلتوز و بدیو در تعاقبش اختلاف بر سر تکینگی‌ها و بس‌گانگی^۲‌ها نیز از همین جاذبه‌ای می‌سود. بدیو در دلتوز غوغای هستی بر این باور است که بین «چیز» و «نام‌گذار» همان «بیز» فاصله‌ای وجود دارد، یعنی برای این‌که بتوانیم بگوییم هستی تک‌معناست، وجود دو نام ضروری است و این خود نشان از آن دارد که هستی نه تک‌معنا، بلکه چندمعناست. اما دلتوز پیش‌تر در منطق معنا هشدار داده بود که بین «نام چیز» و «آنچه نام چیز خوانده می‌شود» فاصله‌ای در کار است. به بیان دیگر، تک‌معنایی هستی به مثابه چندمعنایی بیان می‌شود و این چندمعنایی ظاهری صرفاً و واقعاً کارکردی این بس‌گانگی خود بیان است، اما با انگاره‌ی یک جوهر واحد و نامتناهی یا این‌که هر یک از این‌ها آخر تک‌معناست، در تضاد قرار ندارد. در واقع، بدیهی است که بین چیز و نام‌گذاری‌اش فاصله‌ای وجود دارد، چرا که این فاصله به شیوه‌ی بیان یا آنچه اسپینوزا «حالت هستی» می‌خواند، برمی‌گردد، و صرفاً به بس‌گانگی بیان، بس‌گانگی حالات و اطاق، و بس‌گانگی صفات ارجاع دارد. دلتوز در تفاوت و تکرار معتقد است که صفات در اسپینوزا به اقسام یا مقولات تقبیل‌پذیر نیستند، زیرا در عین حال که به طور

۱. ر. ک. «اسپینوزا (تأثیرها و تأثرها، قدرت‌ها)»؛ سمینار چهارم از فصل دوم کتاب نام‌های تاریخ و نه‌نام پدر.

ژیل دلتوز و مایکل هارت، ترجمه‌ی زهره اکسیری و پیمان غلامی، نشر رخداد نو، ۱۳۹۰.

صوری متمایز می‌مانند، همه‌شان به نحوی هستی‌شناختی یکی و یکسان هستند، و هیچ تقسیمی را به جوهر^۱ تحمیل یا وارد نمی‌کنند؛ جوهری که صفات از خلالش در معنایی یکه و یکسان بیان می‌شوند. برای مثال، یک شخص تک‌معناست، اما تفکرات و ژست‌هایش چندمعنایند. به واسطه‌ی همین فهم‌های متفاوت از هستی، راه دلوز از بسیاری از متفکران جدا می‌شود. نمونه‌ی دیگر ژرژ باتای است که پیرو تحلیل بالا هستی‌اش چندمعناست، چرا که رخداد و بایت رخداد در اندیشه و آثار او فاقد سنجه‌ای مشترک هستند. گرچه هستی باتای تک‌معنا نیست، اما قیاسی هم نیست. این‌همه شاید دلیلی باشد برای حمایت^۲ از دید^۳ او به باتای در *مکالمات* («او نویسنده‌ای کاملاً فرانسوی است و حقیقتی که می‌پسندد به بیان همه‌ی تفکرش بدل کرده است: سرپیچی، سرپیچی...»)، گرچه طبعاً آثار دلوز و باتای نشان می‌دهد که دلوز آثار وی را به دقت بازخوانی کرده است. از سوی دیگر، پی‌یر کلسوفسکی را نیز می‌توان مدنظر قرار داد، کسی که بدین دلیل مشترک بین باتای و دلوز باشد. دلوز، که خود را اکیداً وام‌دار آثار او می‌دانست، متعلق معنا، در فصل «کلسوفسکی یا زبان - بدن‌ها»، به مفاهیم ابداعی او می‌پردازد (حتما مفهوم «ستر انفصالی» در *ضد‌آدیدپ* و *هزار فلات* برآمده از آثار کلسوفسکی است). هستی کلسوفسکی نه تک‌معناست، نه چندمعنا، اما با تأکید بر وجود سنجه‌ای مشترک بین روایت اثر و گفتمان روایت آن، به حرکتی از چنان‌سای به تک‌معنایی اشاره می‌کند؛ به زعم دلوز، هستی کلسوفسکی ضمن آن‌که در ابتدا بر انفصالی در هستی تأکید می‌کند و چندمعنایی‌اش را بروز می‌دهد (بدن پاک، ذهن ناپاک)، به تدریج به سمت واژگونی انفصال اولیه به انفصالی دیگر (بدن ناپاک، ذهن پاک) و سپس یکه شدن جوهر هستی‌اش گام برمی‌دارد و دست‌آخر هستی‌اش تک‌معنا می‌شود (بدن و ذهن ناپاک، یا بدن و ذهن پاک). کلسوفسکی بدین ترتیب، بنا بر تأکید دلوز، می‌تواند از متافیزیک بگذرد، یا آن را از هر تعالی‌یی تهی سازد. برای همین می‌توان کلسوفسکی را در میانه‌ی باتای و دلوز قرار داد:

آنجا که باتای به سوی سرپیچی گام برمی دارد، کلوسوفسکی به ملال نزدیک می شود.

تأکید بر «هستی‌شناسی اسپینوزایی - نیچه‌ای دژوز» و نقاط افتراق و اقتترانش با دیگر فیلسوفان (با وجود آن که نام مفاهیم مورد بحث چندان در کتاب پیش رو حاضر نیستند) از آنروست که این توضیح می تواند هم به فهم شیوه‌ی تفکر او یارده رساند، و هم به دیگر مفاهیم او رنگ‌وبویی دیگر ببخشد.

۱. مفهوم قدرت در اندیشه‌ی اسپینوزا، و متعاقبش در اندیشه‌ی سنت اسپینوزایی - نیچه‌ای (یعنی در کار فوکو، دژوز، نگری، گتاری، هارت، و بسیاری دیگر) در دو معنا به کار رفته است. اول، قدرت در معنای *power (en) / pouvoir (fr) / potere (it) / potestas (la)* قدرت بر ساخته، قدرتی نهایی و ازپیش موجود، قدرت‌های ایستا، صلب، و فرو بسته و نیز قدرت‌های صاحب اقتدار و مرکزیت اطلاق می شود. قدرت بر ساخته به احساس افزایش نیرو در نتیجه «شدن» یاری نمی‌رساند. دوم، قدرت در معنای *power (en) / puissance (fr) / potestas (it) / potentia (la)* قدرت در این معنا به قدرت بر سازنده، مرکز زدود، و غیر نهادینه‌ای اشاره دارد که بی‌وقفه در حال مقاومت (فوکو)، آفرینش (دژوز)، زنده‌مانایی (گام نخست، مقاومت و گام بعدی آفرینش، نخست امتناع از کار و سپس توان از خلال میل جمعی) (نگری) است. قدرت در این معنا گشوده و در سیلان است و اساساً رو به «شدن» و نیز رو به سوی شورهای جمعی دارد، و سبب افزایش احساس قدرت می شود. از این رو این قدرت با نیروهای کنشی و ایجابی سرکار دارد. قدرت دوم را می توان «توان» نیز نامید.

دژوز در سمیناری درباره‌ی تأثیرها و قدرت‌ها در اندیشه‌ی اسپینوزا می گوید: «قدرت در معنای *pouvoir* در مقابل قدرت در معنای *puissance* قرار دارد؛ قدرت در معنای *puissance* در ذره‌ذره‌ی ماست، در هر کدام از ما، در حیوانات، در چیزها؛ اما قدرت در معنای *pouvoir* چیز دیگری است. این قدرت چگونه

عمل می‌کند؟ زمانی که مردم برهم مسلط می‌شوند. معنای تسلط بر همدیگر چیست؟ تسلط بر کسی یعنی قرار داشتن در جایگاهی که دیگری را به فلان یا بهمان شکل متأثر می‌کند. قدرت‌های در معنای pouvoir اساساً نهادهایی هستند که برای غمگین کردن شما ساخته شده‌اند، آن‌ها چنین کار می‌کنند و فقط می‌توانند همین کار را ادامه دهند. چیزهایی مانند امید، پاداش، و امنیت شما را در معرض تأثیرهای غم‌انگیز قرار می‌دهند. آن‌ها فقط با متأثر کردن ما نگاه‌مان می‌دارند، یعنی با تحقق قابلیت تأثیرپذیری‌مان با تأثیرهای غمگین؛ و بی‌شک هزار راه برای این کار وجود دارد... به بیان دیگر، قدرت در معنای pouvoir سره‌ها را افسرده می‌کند. این کار عملیات بنیادین قدرت است که ما را غمگین می‌کند و آشکارا، سرتاسر بازی تاوان‌پس‌دادن‌ها اشاره دارد: اگر عاقل بودید، پاداش می‌گرفتید؛ به همین دلیل است که اسپینوزا لذت پاداش را با تأثیرهای غم‌انگیز همسو می‌داند. پاداش‌ها مثل تاوانی برای غمگینی بنیادین هستی هستند. قدرت در معنای pouvoir و قدرت در معنای puissance تا زمانی در تقابل با همدیگر هستند که قدرت در معنای pouvoir نهادی باشد که ذاتاً به واسطه‌ی تأثیرگذاری بر ما با تأثیرهای غم‌گین عمل می‌کند، یعنی با کاهش قدرت کنشگری ما. نهاد قدرت کنشگری‌مان را دقیقاً به این خاطر کاهش می‌دهد تا قدرت خودش را بر ما اعمال کند. بر کسی قدرت‌های در معنای puissance آزادسازی قدرت‌هایی هستند یا خواهند بود که ما را با تأثیرهای سرخوشانه متأثر می‌کنند. اگر غمگین باشید، ستم‌دیده را افسرده‌اید... چنین اتفاقی بر سران آمده است. آدم‌های غمگین و افسرده چه‌طور زندگی می‌کنند؟ آن‌ها در شکلی از ناخوشی زندگی می‌کنند، و نهادها اجازه‌ی پیش رفتن به ایشان نمی‌دهند. یک افسرده نیروی انفعالی است و شما این را می‌فهمید. این وضعیت تراژیک است، اصلاً خود تراژدی است. نیچه این ایده‌ی بسیار ساده را حتا جلوتر هم می‌برد: انسان کینه‌توز زهرآلود است؛ هدفش این است که شما از کمترین شادمانی‌یی شرم‌منده شوید. اسپینوزا حتا نمی‌گوید که نهادهای اجتماعی

الگوهای بی برای مان فراهم می کنند، او می گوید نهادهای اجتماعی ما را با تأثرها شکل می دهند و محقق می کنند. یک نهاد اجتماعی ماشین تأثیرهاست و قدرت تأثیرپذیری تان را محقق می کند. این ایده ایدئولوژیک نیست. اسپینوزا واقعاً بسیار بسیار زیرک است، او به راستی مصداق جمله‌ی نیچه‌ای "چرا این قدر زیرک هستم" است.^۱ قدرت در معنای اول را به صورت برجسته (قدرت) و قدرت در معنای دوم را به صورت معمولی (قدرت) نوشته‌ایم، هر چند می توان به ذهن سپرد که دوتایی قدرت / قدرت به صورت قدرت / توان نیز به فارسی ترجمه شده است.^۲ جالب آن که آنتونیو نگری معتقد است فهم اسپینوزا از «قدرت / توان» در کتاب اخلاق تنها با کتاب نیمه کاره‌ی دیگر اسپینوزا، یعنی رساله‌ی سیاسی سامانی است: اگر در اخلاق potestas ظرفیت تولید چیزها و potentia نیروی عمل، تولید می کنند، در رساله‌ی سیاسی تنها «توان» انبوهه می تواند با بر ساختن خود به سزای محصول یک فرایند جمعی «قدرت» را بنیان گذارد: «هستی در مقام بنیان پایا و گشودگی تمام عیار».

۳-۲. دلوز در نقد روان کاوی به دگتیتو دکارتی حمله می کند و نشان می دهد که چگونه لکان واپسین وارث دکارت است. او برای این کار از سوژه‌ی شکاف خورده استفاده می کند: سوژه بیان و سوژه‌ی گزاره.^۴ دلوز در سمیناری می گوید: «کوگیتو این فرم یا منطق را چنان مستحکم کرده است که تولید گزاره‌ها را از سوژه درک می کند، از یک سوژه کوگیتو بدین معناست که هر گزاره تولید یک سوژه است. کوگیتو اولاً و ثانیاً این معنا را می دهد که هر گزاره سوژه‌ی مولد خود را می شکافد. لکان واپسین دکارتی است. پس هر گزاره به یک سوژه ارجاع می یابد، و گزاره سوژه‌ی مولد خود

۱. ر. که. «اسپینوزا (قدرت‌ها، تأثرها و تأثرها)»: سمینار چهارم از فصل دوم از کتاب نام‌های تاریخ و نه نام پدر، ژیل دلوز و مایکل هارت، ترجمه‌ی زهره اکسیری و پیمان غلامی، نشر رخداد نو، ۱۳۹۰.

۲. ر. که. نیچه و فلسفه، ژیل دلوز، ترجمه‌ی عادل مشایخی، نشر نی، ۱۳۹۰، ص. ۲۳. یادداشت چهارم.

3. subject of enunciation (en) / sujet de l'énonciation (fr)

4. subject of the statement (en) / sujet de l'énoncé (fr)

را می شکافد، آن را قطع و تفکیک می کند... چون اگر حقیقت دارد که گزاره را یک سوژه تولید کرده است، آن گاه این سوژه به سوژه‌ی بیان و سوژه‌ی گزاره تقسیم خواهد شد. روند کوگینو این گونه است: "می اندیشم، پس هستم"، اما نمی توانم بگویم "راه می روم، پس هستم". دکارت این نکته را، در محدود صفحات طنزآلود مجموعه‌ی آثارش، در پاسخ به اعتراضات، توضیح می دهد. کسی اعتراض کرده است که "چرا نمی گوید من راه می روم، مانند آن که می گریید، من هستم"، و او می گوید "نمی توانم". این شیوه همسنگ است با متن این که "راه می روم" سوژه‌ی گزاره است، در حالی که "می اندیشم" سوژه‌ی بیان است. پس شاید من راه نمی روم، اما چیزی هست که از آن مطمئن هستم، این که من دارم به راه رفتن فکر می کنم. به عبارت دیگر، سوژه نمی تواند تولید شود مگر آن که گزاره این سوژه را به سوژه‌ی بیان و سوژه‌ی گزاره بشکافد. این وضعیت، سرتاسر متافیزیک سوژه را به مسئله‌ی روان کاوی بدل می کند.^۱ از سوی دیگر، سوژه‌ی utterance را با «گفتن» معادل گرفته ایم. نکته‌ی مهم این جاست که برخلاف ترجمه‌های دُلوز و گتاری سوژه‌ی بیان و سوژه‌ی گزاره را به صورت سوژه‌ی بیانی^۲ و سوژه‌ی گفتن^۳ مدنظر قرار می دهند. در هر حالت تفاوتی در مفهوم داری پدید نمی آید. اما از آنجایی که در متون بسیاری از دُلوز و گتاری هم با این متن، هم با سوژه‌ی گزاره، و هم با سوژه‌ی بیان طرف هستیم، و هم رفته رفته از این معایم در فضای فارسی استفاده می شود، بنابراین ترجیح دادیم شکل نخست را به کار ببریم. برای «گزاره» گاه از «گفته» هم استفاده می شود. پس داریم: سوژه‌ی گزاره / گفتن / گفته و سوژه‌ی بیان / بیانگر. در فصل فوکو هم این مسئله، سوژه‌ی گزاره یا سوژه‌ی گفتن، برجسته تر از قبل می شود.

۱. رک. «یگانگانگاری، دوگانگانگاری، و چندگانگی: میل - لنت - ژوئیسانس»: سمینار سوم از فصل دوم کتاب نام‌های تاریخ و نه نام پدر، ژیل دُلوز و مایکل هارت، ترجمه‌ی زهره اکسیری و پیمان غلامی، نشر رخداد نو، ۱۳۹۰.